

همگانگی

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ما که هم طعم شیرین پیروزی را در بر اندازی رژیم خودرآی پهلوی بیاد داریم و هم رنج تلخ حکومت خود کامگان عمامه بسر را تجربه میکنیم، در غبن وحدت کلمه خمینی دریافتیم که:

از دست بوس میل به پابوس کرده ایم خاکم بسر ترقی معکوس کرده ایم
و در عبودیت واپس ماندگی هر چه اوشکسته نفسی کرده که به من خدمتگزار بگوئید، ما از ادای احترام کوتاهی نکردیم که تمثال بی مثالش را بر کره ماه دیدیم و میرفتیم تادر رکاب ولایت او پوزه شیطان بزرگ را بخاک بمالیم و داد خود از کهنتر و مهتر بستانیم.

غافل از تقدیر و مشیت الهی که از خلقت آدم تا کنون هرگز به موجود دویای ساخته و پرداخته خود اطمینان نداشت و هر از گاهی بساط امتحان را برپا میکند و پیامبری در تعبد کارد بر گلوی فرزند بیگناهی میگذارد تا از محک تجربه سربلند در آید و گوسفند زبان بسته ای قربانی رحمت الهی شود. و اینبار قرعه بنام نوادگان کورش میافتد تا امام امت خوابنا شود و در راهنمایی فرزند دلبنده، شک بخود راه ندهد که منافقین را از زن و مرد و کوچک و بزرگ و گناهکار و بیگناه باید کشت تا خواب خوش رهبر کبیر انقلاب اسلامی منقص نشود که:

امشب خروس از نیمه شب بگرفته راه بام را..... خواه هم سحر خون ریختن این مرغ ناهنگام را
و همه را کشت تا خون فرزندان پاکبخته وطن از دخمه های دژ خیمان به کوچه پس کوچه های تاریک قدرت طلبان سرازیر شود
و هر کس و ناکسی چنگی به آن بزند تا هم صورت رنگ باخته خود را سرخ نگهدارد و هم سرمایه ای باشد برای بازار گرم مطالبات سیاسی قدر قدرتی.

اگر "حسن تفاهم" در بر اندازی حکومت پهلوی تجربه ای باشد، تنها کلمات گنگ اتحاد و همبستگی است که همچنان از تنور داغ اپوزیسیون بخورد ما داده میشود تا بار دیگر آشپز اعوض کنیم که آب را در هاون کوبیدن، انگبین مردم سالاری و مائده آسمانی آزادی را به ارماغان خواهد آورد. آری آری اینهم حکایتی است که در قیل و قال دنیای اینترنتی امروز، میدان نبرد که جنگ و ستیز و بند و بسته های بازیگران صحنه جهانی قدرت و سیاست از خرد و کلان بر همه روشن است، تنها تبار آرایی باید مورد عتاب و تحقیر اپوزیسیون قرار گیرد که با فرهنگ اتحاد و همبستگی بیگانه است و چون اسبی چموش همچنان یک تاز بیراهگی. البته از انصاف بدور خواهد بود که همزبانی و همگانگی اپوزیسیون را با رژیم حاکم نادیده بگیریم که تایید داریم هر دو هندوانه های چند منی زیر بغل ملت "شریف" ایران میگذارند که آن یکی بر خر مراد سوار است و این دیگری در آرزوی وصال و تنها ملت است که باید کمرش زیر بار سنگین شرافت صیفی خم شود.

نیم قرن پیش خبیثترین جنایتکار تاریخ بشر با ریختن بمب بر سر هزاران هزار انسان بیگناه، پیروزی خود را بر هیتلر تضمین کرد و بامشستی دلار حند او باش مزدور را بر علیه تنها حکومت ملی ما اجیر کرد تا همانطور که تخم حکومت غاصب اسرائیل را در قلب خاور میانه کاشت، نو کردست بسینه خود را بر ملتی که میتواند پرچمدار استقلال و آزادی منطقه باشد تحمیل کند. همانگهان پهلوان پنبه ایهای اپوزیسیون بزدل محطاطانه در پشت پرده های خفت و خواری مخفی شدند تا مصدق خانه نشین شود و ۲۶ سال تمام از این بت بزرگ، چماقی ساختند مهلک برای سرکوبی هر واقع بینی که جرأت میکرد رونق اقتصادی مملکت را ببیند، و یا بر موقعیت سیاسی کشور در منطقه و در سطح جهان افتخار کند. چرا که مصدق، این ابر مرد تاریخ خاور میانه، ناموس ملت بود و برای ملتی غیور وقتی پای ناموس در میان باشد، خون چشم واقع بینش را کور میکند تا تمام هستی اش را به آتش بکشد، که کشید.

مصدق برای من نه تنها مظهر واقعی اراده ملتی بود بپا خواسته، بلکه نقطه عطفی بود در تاریخ ایران بسان کورش. باین تفاوت که کورش در اوج قدرت بر مغلوب، دادگر بود و مصدق در تنگنای فشار امپریالیسم، دادخواه. واقعیت این است که در فاصله کورش تا مصدق، تاریخ ما گویای فرازونشیب دولت مردان بی شماری است که صرف نظر از خصیصه استبدادی و یا مردم داریشان، اعتبار خود را در رابطه با سایر کشورها بموازات ارتقای اعتبار ایران میدیدند. و هر چند اکثریت قریب باتفاق ایرانیان هنوز چشم بصیرت خود را در

زیراشعه افیونی جیغ بنفش دستگاہهای تبلیغاتی خود کامگان غربی از دست نداده اند، بوش در خصوص آمریکا با مردم خاورمیانه خود را وارث آغا محمدخان قاجار میدانند و چشم واقع بین عالم و آدم را بجرم دیگران کور میکنند تا شاهدیورش قرون وسطائی مغول قرن بیست و یکم به عراق و افغانستان نباشند ولی باز هم امید دیدن هست و تا "شقایق هست زندگی باید کرد".

این است که حرمت مصدق در شناخت راه اوست که در جهت منافع ملی مابود، پندگرفتن از روش اوست که تابع قانون بود تا بدانجا که بدادگاه بیگانگان رفت و بالاخره پیروی از منش اوست که در اوج قدرت به قلع و قمع دشمنان سیاسی خود نپرداخت که اگر میکرد مردمی نبود. در قاموس مصدقها نیست که خدمات رضاخان دست نشانده انگلیس را نادیده بگیرند که عقوبت تبعید را بجان خرید تا نه تنهادر جبران یک قرن عقب ماندگی صنعتی نقشی داشته باشد، بلکه ایران را از ملوک الطوائفی به کشوری یکپارچه سوق دهد که خوزستان کورش، جز، لاینفک آن باشد. و همینطور است نقش غیر قابل انکار فرزند دست پرورده آمریکائیش در حیثیت جهانی ایران قبل از انقلاب که در غربت آوارگیها بالغن و نفرین دوست و دشمن جان به جان آفرین تسلیم کرد، چون:

اگرشاهی بمیرد از وطن دور..... به خواری میبرندش جانب گور

باز هم نه قلدری رضاخان میر پنج قابل دفاع است و نه ساواک مخوف فرزند ناخلفش برای سرکوبی آزادیخواهان و نه خبثت تحفه آمریکائی ۲۸ مرداد که تادم مرگ به عینک دودی آراسته بود تا از آفتاب بلند آزادگی مصدق در امان باشد. ولی نگاهی منصفانه بر کارنامه دست اندر کاران دولت در قرن اخیر کاملاً بجاست که در حوصله این مقوله نیست ولی براحتی میتوان رد پای خدمت، قصور، و یا خیانت را در هر حکومتی دید. ولی در برابر هجوم فرهنگ تازه نفس غرب که بت ساز و بت شکن است تا منابع ملی دیگران را بنفع خود تاراج کند، نمیتوان به تزئین و تجلیل بتهای بزرگ خود پرداخت تادر برزن مجادلات سیاسی نفس کش بطلیم. باید بفکر منافع ملی ایران بود.

چه خوب بود اگر قرارداد نفت عادلانه بود و چه بهتر اگر مصدق سقوط نمیکرد. چه خوب بود اگر انقلاب به بیراهه نمیرفت و چه بهتر اگر هزاران فرزندمام میهن بجرم عقاید سیاسی محکوم بفنان میشدند و یاد رگوشه زندانها شکنجه نمیدیدند و یا در غربت با آوارگی پناه نمیبردند. چه خوب بود اگر در هرج و مرج انقلاب ابرمردی چون مصدق زمام امور را در دست داشت تا منافع ملتی را فدای تصفیه حسابهای شخصی نمیکرد، از شاه میگذشت و گروگان نمیگرفت، و چه بهتر اگر شعور سیاسی دولتمردان و اپوزیسیون متوجه ایران و ایرانی بود تا جنگی خانمانسوز بر ما تحمیل نمیشد و صدها هزار گلبرگ آزادی از پیرو جوان و خردو کلان در آتش دسیسه های دشمن نمیسوخت. ولی افسوس و صد افسوس که هنوز هم که هنوز است منازعات قدر قدرتی بر محور یا علی غرقش کن میچرخد.

نه، "دیر است گالیا، دیر، بر من فسانه دلدادگی مخوان، از من ترانه شوریدگی میخواه" که در دیر پائی به آوارگی و پراکندگی، رسیده ایم بجائی که باید حلقه شیطانی دور تسلسل را شکست. باید از پیله ابریشمی که بر خود تنیده ایم بدرآمد که فرجامی در بندگی نیست. از مانیت که بر ماست و از ما نبود بلائی که بر ما نازل شد. مانیز مانند هر ملتی بی پای افتخارات خود کم و کاستهائی داریم ولی سهم عمده ای از ناکامیها که بدست خودی و بیگانه بر ما گذشت، خواست دیگران بود و نقش مادر این نابسامانی عدم شناخت راه و روش حفظ منافع ملی خود بود و بس.

هدف بر همه روشن است. حتی خود کامگان و جلادان، دورنمای آزادی و مردمسالاری را برای ماترسیم میکنند که چه زیبا و دل انگیز است و ما خوش باوران را از خانه و کاشانه آواره کرد تا با چشم خود تمدنی را تجربه کنیم که سرخپوستان را قلع و قمع کرد تا برای دفاع از خود به تفنگهای اروپائی پناه ببرند و سیاهان را با کشتیهای بردگی از وطن جدا کرد تا در مفت آباد مواد مخدر از نسب آفریقائیشان شرم کنند و مهر تروریست بر پیشانی مازد تا از آسمان و دریا و زمین بر سر ملتی بی پناه بمب بریزد و در حسادت، از خدای یهود پیشی جست که سیادت دنیا را از آن خود میداند و هیچ تنابنده ای در هیچ گوشه دنیا حق ندارد به راه و روش خود زندگی کند که دموکراسی موهبتی است تحمیلی و تنها شرکتهای غول پیکر آمریکائی میتوانند با تاراج منابع ملی دیگران، خود فروختگان بومی را لباس نوکری بپوشانند تا بزور تازیانه و برج و بارو عقب ماندگان قافله تمدن غرب را به نعمت آزادی موزیک پاپ، ببخشید آزادی مدنی، مستفیض کنند که البته رایگان نیست و نباید انتظار داشت بازیگران میلیاردر شهر فرشتگان که نمیتوانند از منافع سرشار خود چشم پوشی کنند، مجبور شوند برای صرفه جوئی، دستمزد روزانه کودکان خردسال چینی را نصف کنند که شاید تنها هزینه واقعی تولید انبوه واژه های رکیک بررسی دی های گران قیمت است.

اینهمه اوصاف و اشکال مختلف آزادی و مردمسالاری تنها در بعد سیاسی مسئله مطرح است و بس والا فقر و نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی در محدوده محلی خود همانقدر در جوامع پیشرفته ناهنجار است که در جوامع عقب افتاده و شاید یک خانه بدوش آمریکائی از نظر روانی بر مراتب از بنگیهای هندی در شرایط بدتری باشد چرا که دومی خود را ملزم به ساخت و ساز با سرنوشت خود میبیند تا بر اساس باور هائی که نسل اندر نسل به او تلقین شده است در زندگی بعدی سرنوشت بهتری داشته باشد. در هر صورت فقر و نارسائیهای اجتماعی در تمام جوامع، چه پیشرفته و چه عقب افتاده، همیشه چماق سیاسی رقیبای حکومت است و همینکه رقیب به حکومت رسید، چماق بدست رقیب محروم میافتد و روز از نو و روزی از نو و خانه بدوش آمریکائی همچنان بفاصله چند قدمی کاخ سفید شب را همانند همتای خود در هر کجای دنیا بر سنگفرش پیاده روها به صبح میرساند و بر همین منوال است شرایط و محدودیتهای محیط کار و روابط مردم با دولت که در ماهیت تفاوت چندانی ندارند و دار و دسته بوش بر آنند که در شکل نیز با خبیثترین حکام قرون و اعصار بر رقابت برخیزند. و این نفی نسبتهای آماری نیست که کمیت و تاحدودی هم کیفیت را مورد مطالعه قرار میدهد، بلکه شاهد غیر قابل انکاری است بر تاکید این واقعیت که مفاهیم و کاربرد آزادی و مردمسالاری و رفاه اجتماعی در نظر باز یگران سیاسی بستگی کامل بموقعیت آنها از نظر قدرت دارد و بس. چرا که در قدرت باید حصارهای آزادی و مردمسالاری بر رقیب تنگ شود و رفاه اجتماعی در برابر منافع شخصی و گروهی نقش ثانوی پیدا کند. و در محرومیت از قدرت، همین منافع شخصی و گروهی ایجاب میکند که دیوارهای آزادی و مردمسالاری درهم کوبیده شود و مشکلات اجتماعی بر ملا گردد و بحق یا ناحق قدرت حاکم مسئول تمام نارسیهای شناخته شود که تنها با سرنوشتی حکومت، چه قهری و چه مدنی، رقیب امید اصلاح را زنده نگه میدارد.

در روابط بین المللی نیز همین واقعیت حاکم است و قومی که هزاران سال آواره دنیا بودند و بیش از هر ملتی صدای سنگین چکمه پوشان قدرت را بر اقلیت خود با تمام وجود تجربه کرده اند، به فاصله نیم قرن باتکیه بر نیروی هسته ای آنچنان بر مسند قدرت خود کامه اند که پشت پا بر تمام موازین بین المللی میزنند و تنها بر قدرت کره خاکی را با آنچه امیال خود قرار میدهند تا همچنان ملت بی پناه فلسطین را بر بیروغ خود داشته باشند که اگر فلسطینیها از امکانات نظامی و اقتصادی مشابهی برخوردار بودند نه تنها هیچیک از طرفین را یارای مقابله با دیگری نبود، بلکه نه اسرائیلیها سرزمین فلسطین را غصب میکردند و نه فلسطینیها به "ترور" روی می آوردند که این کلمه "ترور" خود تابع مفاهیم قدرت است. چرا که یورش اسرائیل بر خانه و کاشانه فلسطینیها و کشت و کشتار شهروندان عملیات نظامی خوانده میشود که سیستم خبرگزاری جهان غرب حداکثر به اشاره ای از آن اکتفا میکند ولی حرکت استیصالی و انتحاری مظلوم برای مقابله بمثل، بر چسب ترور بسم را با خود حمل میکند که باید با بوق و کرنا تمام اخبار جهان را تحت الشعاع قرار دهد. و باز هم واقعیت تلخ قربانیان بدر از میکشد که مردم بیگناه فلسطین و اسرائیل باید بتوانان زور گویان به مسلخ کشیده شوند.

گفتیم هدف که چیزی جز آزادی و مردمسالاری نیست، مفهومی سیاسی دارد که تابع قدرت است و همانطور که اکثریت قریب به اتفاق جنگهای عصر جدید بنام "مقدس" صلح بر بشریت تحمیل شده است، خفقان سیاسی و محدودیتهای اجتماعی بنام حمایت از آزادی و مردمسالاری بر جوامع مختلف به اشکال گوناگون جلوه گر میشود و معیارها بناچار نسبی است. در هیاهوی حمله آمریکا به عراق بر چسب ضد وطنی بر مخالفین داخلی جنگ زدند، و مخالفین خارجی را به استهزاکشیدند و دیگران را با بیول خریدند و یا بزور و ادار بسکوت کردند و رای اکثریت نیز تابع دولت با اصطلاح مردمی بود بدین معنی که رسانه های گروهی در فرانسه اکثریت را بر علیه جنگ بسیج کردند تا از منافع خود در عراق حمایت کنند و در آمریکا شرکتهای غول پیکر ذینفع در جنگ که نبض رسانه های گروهی جهانی را در دست داشتند توانستند حتی آنها را که با بوش مخالف بودند بنفع جنگ تحریک کنند و البته وقتی که کار از کار گذشت آهسته آهسته زمزمه ها شروع شد که نباید اینطور و آنطور میشد و بازی همچنان ادامه خواهد یافت تا رقیب بقدرت برسد. در انگلیس که احساسات مردم در جهت ضد جنگ بود، حزب مخالف بکمک حزب کارگر آمد تا مجلس بنفع جنگ رای بدهد و باز هم بفاصله بعد از جنگ همین حزب محافظه کار بجان حزب حاکم افتاد که چرا چنین شد و چنان. البته و صد البته تمام این جدل و ستیز فقط و فقط برای نجات بشریت و مخصوصاً ملت شریف عراق از شر صدام پلید بود که سلاحهای شیمیائی غرب را آنطور که باید و شاید بکار نبرد تا خمینی را شکست دهد و شارون که مرد صلح اسرائیل است، باز هم مجبور شد چکمه سلاخی بپوشد و مفهوم صلح و صفارا آنچنان به کودکان فلسطینی بیاموزد که در آرامش گورستان نتوانند از زیر تلی خاک به تانکهای غول پیکرش سنگ پرانی کنند که از تمدن همزیستی مسالمت آمیز بدور خواهد بود.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که ساده دلی چون من هنوز که هنوز است بر کعبه دموکراسی غرب سجده میکند و بر مظهر آزادی رکوع که:

امپریالیسم به ذات خود ندارد عیبی..... آنچه عیب است از وحشیگری ماست

که به نفت آلوده ایم و در جایی نشسته ایم در خطر انفجار که صلح و آرامش جهانی را به هم ریخته است. پس اگر مصدق آمد باید کودتا کرد تا توده ایها ایران را به روس نفروشد و اگر شاه پایش را از گلیمش درازتر کرد باید انقلاب شود که اسلام محمدی را سرپناهی لازم است و اگر خمینی مالخولیائی شد که مسلمانها را از یوغ امپریالیسم نجات دهد باید صدام را بجانش انداخت تا بزهر خوردن راضی شود و اگر صدام دم در آورد باید سرسوزنی بخورد و دو به انتقام آن هزاران جوان دوزخ به ملت ستمدیده عراق.

در هر حال باید شرایطی ایجاد کرد که مبادامغزهای جوان تحصیل کرده در وطن بمانند و از مصرف بتولید برسند که خدای ناکرده چشم طمع به بازار جهانی کشورهای صنعتی بدوزند که و اوایلا. پس لازم است که شاه خود را ی باشد که یا به حزب رستاخیز ببینید و یا گورتان را گم کنید و خمینی به احترام مستضعفین جوانها را و اداری کند که در شرایط قرون وسطائی زندگی کنند و صدام گوشه چشمی به ایران و ترکیه کند که باید صدای کرد را با اسلحه شیمیائی در گلو خفه کرد. و همانطور که پول گلوله را از خانواده مقتول باید گرفت تا صرری به بیت المال مسلمین نخورد که مورد تاراج خودی و بیگانه است، باید بهوش بود که سیل نذورات مالی و عبودت فکری راهیان سالک و هالک به آستان قدس جهان غرب بر موازین شرعی باشد که از هفت خوان رستم باید گذشت تا ویز گرفت که رنج ملالت از خار مغیلان در راه کعبه مقصود از ارکان عرفان است و نباید زاهدان آیات مبین ماهواره ای، مانده بهشتی و حوریان و غلمان غربی را دست کم بگیرند که تمثال بیمثالشان در مسیر ترافیک لس آنجلس و پاریس و لندن بر کلمات قصار رهبر برای ادای نماز صبح و عصر در ترافیک تهران دهن کجی میکند. و دست آخر ناز پرورده امام از زیارت عتبات به حج آمریکا مشرف شود تا آنها که با بمب و خمپاره به اسلام لبیک گفتند و پیامبرش را تروریست خوانند بر او اقتدا کنند که گره شد زاهد و مسلمانا.

راستی چرا چنین است که هست و چرا آمریکا که خود نه تنها مالک بزرگترین انبار سلاحهای هسته ای جهان است بلکه آنرا بر علیه بشریت بکار برده است، اینچنین دایه بهتر از مادر است که خود قرارداد منع سلاحهای هسته ای را امضا نمیکند ولی به ما سرکوفت میزند که قدر شناس نیستیم و نمیخواهیم مثل بچه آدم دست از اینکار برداریم و اگر واقعاً تعلق خاطری به نیروی هسته ای داریم به زیارت بیت المقدس برویم که هم فال است و هم تماشا. البته از پنج قدرت هسته ای قدیم که بگذریم، هند و پاکستان همان بهتر که از نیروی هسته ای خود بر علیه یکدیگر استفاده کنند تا مشکل جمعیت دنیا حل شود و با کره شمالی هم میتوان بر سر میز مذاکره نشست که قداست کعبه آزادی جهان را محترم بشمارد و اگر هم هوسهای شیطانی داشت کلاهکهای هسته ای خود را بسمت چین نشانه بگیرد که آب از آب تکان نخواهد خورد و باز هم کمکی خواهد بود به مشکل جهانی جمعیت و خلاصه تنها مردم متمدن غرب آدم حساب میشوند و بقیه مشکل جهانی جمعیتند که هر چه کمتر بهتر. ولی جان عالم و آدم فدای اسرائیل که عهد عتیق را نمیتوان شکست و هر که با آل بنی اسرائیل در افتاد و رفتاد و غضب یهوه تا نسلهای متوالی گریبانگیرش خواهد بود که عذابی است علیم.

پس اگر هم ملاها قرارداد الحاقی را امضا کنند، باز هم همانطور که آمریکا نتوانست حرف صدام را بر عدم وجود تسلیحات کشتار جمعی قبول کند، اسرائیل نمیتواند به عمامه بسرها اعتماد کند و ملت ایران حق ندارد از انرژی هسته ای برای رشد و توسعه اقتصادی استفاده کند و صهیونیستها با نفوذ در اپوزیسیون و ستون پنجم دستگاههای تبلیغاتی در سخاوت سنگ تمام گذاشته اند تا ملت شریف ایران آموزش کافی ببیند که مشکل فقط آخوندها هستند و آنهمه هزینه و سرمایه علمی و عملی در راه انرژی اتمی فدای سرتان و با اشاره ای باید همه را نابود کرد تا شعار "دوباره میسازم و وطن" وجه التسمیه ای پیدا کند. و بار دیگر باید کشتی سر نوشت ایران را غرق کرد تا ناخدای پلید نابود شود و:

تغاری بشکند ماستی بریزد..... جهان گردد بکام کاسه لیسان

محمد پور قوریان

شهریور ماه ۱۳۸۲

سپتامبر ۲۰۰۳